



ریشه‌شناسی عامیانه  
یوسف امیری

می‌آوریم و می‌کوشیم ریشه واقعی آنها را نشان دهیم. در پایان نیز به معرفی فرهنگ‌های ریشه‌شناسی زبان فارسی می‌پردازیم.

#### ۱. ریشه‌شناسی عامیانه

امروزه زبان‌شناسی به دو شاخه همزمانی ۳ و ترازمانی ۴ بخش می‌شود که شاخه نخست پدیده‌ی زبان را در کارکرد زمان خویش (گذشته و یا حال) بررسی می‌کند و شاخه دوم، زبان را به عنوان پدیده‌ی تاریخمند در درازنای زمان تا مقطعی معین (که می‌تواند زمان حال هم باشد)، برمی‌رسد و می‌سنجد و نگاهی تاریخی به زبان دارد. دانش ریشه‌شناسی ۵ و واژه‌شناسی ۶ بخشی از زبان‌شناسی به شمار می‌روند که به زندگی واژه‌ها و ارتباط و پیوندشان با همدیگر و با زبان‌های دیگر و به ویژه زبان‌های همخانواده می‌پردازند. در

چشم می‌خورد. همه ما تاکنون چنین ریشه‌شناسی‌ها یا به اصطلاح قدیم‌تر «وجه تسمیه»‌هایی را شنیده‌ایم و خوانده‌ایم و شاید هم آنها را پذیرفته‌ایم. واقعیت این است که واکنش طبیعی انسان‌ها در هر زمان و هر مکان و هر زبان در برخورد با واژه‌های تازه و ناآشنا چنین است که می‌کوشند هر واژه‌ای را به بخش‌های آشنا بشکنند و برایش معنا یا دلیلی بیابند. برای نمونه، در شاهنامه آمده است که چون پسر بزرگ فریدون از برابر اژدها گریخت و راه سلامت را برگزید پدرش نامش را «سلم» گذاشت. ۱ در اصطلاح دانش زبان‌شناسی، ریشه‌شناسی‌هایی مانند بالا را «ریشه‌شناسی عامیانه» ۲ می‌گویند.

در این گفتار نخست ریشه‌شناسی عامیانه را تعریف می‌کنیم و سپس به کوتاهی دلیل‌ها و زمینه‌های زبانی و نازبانی این پدیده را برمی‌رسیم و از هر دسته نمونه‌ای

**درآمد**  
«بنای تبریز از زبیده، زن هارون الرشید، است. وی به بیماری تب نوبه مبتلا بود. روزی چند در آن حوالی اقامت کرد. در اثر هوای لطیف و دل‌انگیز آنجا بیماریش زایل شد. فرمود شهری در آن محل بنا کنند و نام آن را «تب ریز» بگذارند» (حمدالله مستوفی و یاقوت حموی)، «اردشیر مرکب است از لفظ آرد که به معنی خشم و قهر است و معنی ترکیبی اردشیر، شیر خشمناک است» (غیاث‌اللغات و منتهی‌الارب) و «نام اصلی آن سنگان یا سنجان بوده است اما چون یک بار سیل آمده و آنجا را برده به آن «رفت سنجان» گفته‌اند و کم کم «رفسنجان» شده است». چنین برداشت‌ها، تفسیرها و ریشه‌شناسی‌هایی - که پیشینه‌ای بسیار کهن هم دارند - در تفسیر نام جای‌ها، قوم‌ها و به ویژه در استوره‌ها فراوان به

ریشه‌شناسی عامیانه بر پایه شباهت آوایی و نوشتاری واژگان به بررسی و واکاوی آنها پرداخته و برایشان تاریخ ساخته می‌شود. نخستین بار در سال ۱۸۵۲ م. / ۱۲۳۱ خ. کتابدار، بایگان و تاریخ‌دانی آلمانی به نام «ارنست ویلهلم فورسته‌مان» ۷ در مقاله‌ای با عنوان «اندر ریشه‌شناسی عامیانه آلمانی» ۸ در «مجله پژوهش‌های زبان‌شناسیک همسنجشی در زبان‌های آلمانی و یونانی و لاتین» ۹ اصطلاح «ریشه‌شناسی عامیانه» را ساخت و به بحث درباره‌اش پرداخت. در همان دوران، در کتاب «درس‌های زبان‌شناسی عمومی» اثر فردیناند دو سوسور ۱۰، در پاره سوم «زبان‌شناسی ترازمانی» فصل ششم (به کوتاهی) به «ریشه‌شناسی عامیانه» پرداخته است. سوسور ریشه‌شناسی عامیانه را چنین تبیین می‌کند: «تلاش برای توضیح تقریبی واژه‌های ناآشنا از راه پیوند زدن آن به چیزی که شناخته شده است و یافتن تفسیری ساده برای آن واژه ناآشنا». در زمانی نزدیک‌تر به دوران ما، رابرت تراسک در کتاب «فرهنگ زبان‌شناسی تاریخی و همسنجشی» ۱۱ ریشه‌شناسی عامیانه را چنین تعریف می‌کند: «تغییر دلخواه در واژگانی با ریخت مبهم به منظور شفاف‌سازی ریخت آنها که لزوماً معنای آنها را تغییر نمی‌دهد».

## ۲. زمینه‌های زبانی ریشه‌شناسی عامیانه

همان گونه که در بالا گفتیم، دلیل پدید آمدن ریشه‌شناسی‌های عامیانه، گذشته از نداشتن دانش از تاریخ فرگشت (تحول) های زبانی، چند دسته می‌تواند باشد: الف. تغییر آواها یا هجاها: یعنی آوا یا هجایی از واژه در درازای زمان دستخوش دگرگونی می‌شود و برای نمونه آوایی به خاطر فرسایش‌های زبانی از واژه حذف می‌شود یا برای آسانی گفتار آوایی افزوده می‌شود. ب. فراموش شدن واژه یا بخش‌هایی از واژه مرکب: بُنی یا ستاکی یا واژه‌ای به مرور زمان فراموش می‌شود و برای سخنگویان نسل‌های بعدی ناآشنا می‌شود. از این رو آنان آن بن یا ستاک یا واژه را به شکلی درمی‌آورند که برایشان شناخته شده‌تر است.

پ. نام آواها: درست است که برخی نامگذاری‌ها بر پایه آوای جانوران و صدای چیزها است اما گاهی همانندی برخی نام‌ها با آواها سبب پدید آمدن ریشه‌شناسی عامیانه شده است.

این سه دسته تغییر نخستین سبب می‌شوند که واژه‌های کهن از نظر ظاهری به شکل واژه‌ها یا ترکیب‌های دیگر درآید. از این رو در اصطلاح زبان‌شناسی آنها را «بازدیدی قیاسی» ۱۲ می‌گویند. ت. وام‌واژه‌ها زمینه‌ساز بروز گروه دیگری از ریشه‌شناسی عامیانه‌اند. زبانی واژه‌ای را در زمانی از زبان دیگری وام می‌گیرد اما سخنگویان زبان وام‌گیرنده در نسل‌های بعدی معنای واژه اصلی را نمی‌دانند و برای آن در زبان خودشان دنبال معنا و ریشه می‌گردند. این گونه ریشه‌شناسی را نیز در اصطلاح «یکسان‌سازی هم‌نامی» ۱۳ می‌گویند.

اما ریشه‌شناسی علمی بر پایه دانش زبان‌شناسی تاریخی و قانون و قاعده‌های تبدیل آوایی و نیز متن‌های موجود و بازسازی واژگان در خانواده‌های زبانی است. با شناسایی خانواده‌های زبانی و قاعده‌های تغییر آوایی در زبان‌ها، پایه‌های ریشه‌شناسی نیز استوارتر شد و از پایان سده نوزدهم م. و آغاز سده بیستم م. به بعد فرهنگ‌های ریشه‌شناسیک و تاریخی زبان‌ها پدید آمدند. با بررسی متن‌های بازمانده از دوران‌های گوناگون زبانی و ضبط‌های مختلف واژگان در دوره‌های مختلف و نیز شکل واژگان در گویش‌های مختلف همان زبان، ریشه‌شناسی علمی توانست برای هر واژه تاریخچه و زندگی‌نامه‌ای مستند و علمی بنویسد.

همچنان که دانش زبان‌شناسی تاریخی و واژه‌شناسی پیشرفت می‌کند و آگاهی‌های تازه از زبان‌های گذشته به دست می‌آید برخی از ریشه‌شناسی‌های علمی نیز دستخوش دگرگونی و بهبود می‌شوند و برخی هم نامعتبر می‌شوند. ریشه‌شناسی علمی درک ما را از زبان بهتر و دقیق‌تر می‌کند و حتا بخشی از تاریخ و فرهنگ را آشکار می‌کند. برای نمونه ریشه‌شناسی واژه‌ی «سیستان» (سکاستان - سگستان - سیستان) به ما می‌گوید که قوم ایرانی سکا در این منطقه زندگی می‌کردند.

### ۲.۱. نمونه‌هایی چند در زبان فارسی

ریشه‌شناسی عامیانه در هر زمینه فرهنگی و اجتماعی خود را نشان می‌دهد. در زیر چند نمونه دیگر از این گونه ریشه‌شناسی‌ها را می‌آوریم.

#### • نام مردمان

- اردشیر: به جز «شیر خشمناک» که در بالا آوردیم، نوشته‌اند «چون دلیر بود (مانند شیر) پدرش گشتاسپ این نام را به وی داد» (برهان قاطع). اما از نظر ریشه‌شناسی علمی، اردشیر در پارسی کهن «آرته خَشْتَرَه» به معنای «پادشاه راستی» بوده است که در پارسی میانه (پهلوی) به شکل ارتخشیر درآمد و در فارسی نو به شکل اردشیر کوتاه شده است (خشتره ریشه «شهریار» است. در زبان ایرانی سغدی نیز اخشید و افشین از همین ریشه‌اند). اینجا با پدیده فرسایش روبرو هستیم.

- نوشین‌روان (شکلی از انوشیروان): «در القاب مردگان مانند لفظ (مرحوم) و یا (مغفور)، این کلمه را استعمال کنند» (ناظم الاطباء) و «به معنی جان شیرین است، چه روان به معنی جان و نوشین به معنی شیرین باشد» (برهان قاطع). انوشیروان در اصل «نوشگ روان» یا «نوشه روان» بوده است به معنای «دارای روان جاودان» (نوشگ: پیشوند منفی‌ساز ا + نوش = مرگ + آگ). در این مورد «نوشه روان» به «نوشیروان» و «نوشیروان» تبدیل شده اما سپس آوای «ن» به «نوشیروان» افزوده شده و «نوشین روان» را ساخته است.

#### • نام قوم‌ها

همان طور که گفتیم ریشه‌شناسی عامیانه پیشینه‌ای دور و دراز دارد. پس از استوره‌ها، کهن‌ترین موردی که من بدان برخورده‌ام موردی بود که هارولد بیلی در کتاب خود به نام «فرهنگ سکاها در پادشاهی ایرانی کهن ختن» ۱۴ آورده و می‌گوید یک نویسنده هندی در سده سوم پیش از دوران مشترک (پ.د.م) درباره نام قوم ایرانی سکا آن را به واژه‌ی «شکا» در هندی به معنای سبزیجات پیوند داده و دلیل آن را چنین می‌نویسد که سکاها به خوردن سبزی علاقه فراوانی دارند! به نظر اوسوالد شِمِرِنی ۱۵، سکا به معنای تندرو و تیز است و با واژه shoot (شلیک) در

انگلیسی هم‌ریشه است.

نمونه‌ی دیگر «سگزی» است که درباره آن نوشته‌اند «دشنام است یعنی کسی که مانند سگ زندگی کند» یا «مردم سیستان به سخت‌جانی و سخت‌جگری مشهورند، لذا سیستان را سگستان گویند». حال آن که صفت سگزی از شکل قدیمی سیستان یعنی سگستان گرفته شده و به معنای سیستانی است (به قیاس مروزی = شهروند مرو، و رازی = شهروند ری). سگستان نیز خود کوتاه شده‌ی سکاستان یعنی استان و جایگاه سکاها است. اما چون نام قوم سکا فراموش شده بوده سگزی نیز معنای دیگری یافته است. نام تیره‌ی سگوند (سکاوند) در استان لرستان امروز نیز به همین قوم کهن ایرانی پیوند دارد.

#### • نام شهرها

شهر سگسار (سکاسار = جایگاه سکاها) در کومس (قومس = سمنان امروزی) به «سگسر» تبدیل شده و در متن‌های عربی پس از اسلام به «رأس الکب» ترجمه شد. امروزه برای چاره، نام شهر را سنگسر گذاشته‌اند.

سَقَز: نوشته‌اند که در اصل «سه قز» بوده به معنای شهری که سه دختر آن را ساخته‌اند (قز در ترکی به معنای دختر است). این نام نیز با قوم سکا پیوند دارد. با تغییر آوای ک به ق، و نیز فراموش شدن سکاها، سکز به سقز تغییر یافته و «سه قز» تفسیر شده است.

اردبیل: با توجه به این که «اردشیر» به معنای شیر خشمناک است، گفته‌اند «اردبیل هم در اصل اردبیل بوده به معنای پیل (فیل) خشمگین». یا «شهری در آذربایجان که گویا آن را اردبیل ابن ارمنی ابن لیطی ابن یونان بنا کرده است» (یعنی نام هر شهر را نام کسی کرده‌اند که سرزمین را بنا کرده است). این نام نیز در اصل «ارته ویل» بوده که با «ارته» به معنای راستی (شبهه ortho- در لاتین) مربوط است. بخش دوم آن یعنی «بیل» در نام شهرها و جاهای دیگری نیز تکرار شده است مانند «اندبیل» (روستایی نزدیک خلخال)، «دشت‌بیل» (در بخش اشنویه)، «هرزبیل» (بین راه تهران و رشت نزدیک رستم آباد)، «بیلقان»، «بیلمان»، «بیلان» رودبار. شاید «بیل» با «وَر»/«وار»

به معنای دژ و شهر (مانند دیوار، باره/ بارو، اشکور) مربوط باشد (ن.ک. فرهنگ دهخدا). بدین ترتیب اردبیل در کل به معنای «شهر راستی» است.

#### • چند اصطلاح

به ریش کسی خندیدن: گویا این ترکیب از فعل ریشخند کردن گرفته شده است. اما خود ریشخند ربطی به ریش و خنده ندارد. بلکه به گمان من شکلی فارسی واژه «ایسخند» در زبان ایرانی سُغدی است. ۱۶ - «خسوره» به معنای «پدر زن» است اما امروزه در اصفهان برخی آن را «خارسو» می‌گویند و آن را «خار چشم» می‌دانند! خسوره در دیگر زبان‌های هندواروپایی چنین است: اوستایی: -xvasura، سانسکریت: -śvaśura، یونانی: -hek ra، لاتین: socrus، و ارمنی: skesur. ۱۷ گفتیم که دسته‌ای از ریشه‌شناسی‌ها به واژگان زبان‌های بیگانه مربوط می‌شوند. شباهت آوایی و تلفظی واژه‌ها دلیلی بر ارتباط ریشه‌شناسیک نیست.

آش ابودردا: این آش را «برای شفای دردمندان و بیماران می‌پزند و به مستحقان می‌دهند» و بر این پندار بوده است که ابودردا، از یاران پیامبر اسلام، دردهای فراوانی کشیده است و به همین دلیل نامش را ابودردا (پدر و دارنده‌ی دردها) گذاشته‌اند. حال آن که این شخص عُویمر پسر عامر پسر مالک خزرجی نام داشت و شکل درست کُنیه‌اش «ابوالدرداء» بوده است. «درداء» در زبان عربی گونه مؤنث «أردد» و به معنای «زن بی‌دندان» است و ربطی به «درد» در زبان فارسی ندارد (همسر ابوالدرداء نیز أم‌الدرداء خوانده می‌شده مانند ابودر که نام همسرش أم‌ذر بود). در اینجا نامی از زبانی بیگانه با واژه‌های زبان بومی تفسیر شده است.

در زبان فارسی واژه «ماز» به معنای پیچ در پیچ است. منوچهری دامغانی گوید: برآمد یکی ابر مازندان / شو مار / شکنجی و ماز اندر آن / اما این واژه فارسی هیچ ربط معنایی و ریشه‌شناسیک با maze در زبان انگلیسی ندارد. هم چنین است شباهت واژه‌های «بد» و «بهتر» در زبان فارسی و معادل آنها در انگلیسی یعنی bad و better که تنها شباهت تصادفی و آوایی است و از دید

ریشه‌شناسیک ربطی ندارند. «بد» در زبان پارسی میانه (پهلوی) «وَت» و «بهتر» هم «وَه» ۱۸ گفته می‌شده است.

۲.۲. نمونه‌هایی چند در دیگر زبان‌ها یادآوری کنیم که ریشه‌شناسی عامیانه در همه زبان‌های دنیا وجود دارد و تنها ویژه زبان فارسی نیست. در زبان‌های انگلیسی و فرانسه و روسی و دیگر زبان‌ها نیز چنین ریشه‌شناسی‌هایی رایج بوده و هست. در زیر نمونه‌هایی از هر یک از این زبان‌ها می‌آورم: ۱۹

#### • انگلیسی

bridegroom - (داماد): این واژه در انگلیسی کهن به صورت bryd-guma بوده است که بخش دوم به معنای «مرد» است (مانند homo در لاتین) و منظور «مرد یا شوهر عروس» است. اما چون بخش دوم این واژه فراموش شده است شکل groom (اسبدار، ستوربان) که آشناتر بوده جای آن را گرفته است.

sophomore - (دانشجوی سال دوم): این واژه هم در اصل sophomer به معنای «بحث‌کننده» بوده زیرا در مدرسه‌های دوران تاریک اروپا، دانشجویان از سال دوم وارد درس‌های بحثی می‌شدند. اما چون واژه مزبور امروزه فراموش شده در ریشه‌شناسی عامیانه آن را از دو بخش sophos (عاقل) و moros (ابله) یا «خام و پخته» می‌دانند.

marmalade - (مربا): برای این واژه هم این داستان را ساخته‌اند که مری، ملکه انگلستان، وقتی دریا زده می‌شد با خوردن مربا حالش خوب می‌شد. از این رو نام این خوراکی را marie-malade (بیماری مری) گذاشته‌اند. در حالی که این واژه از marmelo فرانسوی/پرتغالی به معنای «میوه‌ی به/بهی» آمده است (مانند لیموناد = آنچه از لیمو ساخته شود یا پُمد = آنچه از سیب ساخته شود).

#### • فرانسه

barbecue - (کباب یا بریان): در زبان فرانسه آن را کوتاه شده‌ی عبارت rôtir de la barbe au cul/queue دانسته‌اند یعنی «سرخ کردن از سیبل تا دم» جانور! اما این واژه به احتمال فراوان ریشه در زبان بومیان امریکا دارد.

fainéant - (تنبل): در ریشه‌شناسی عامیانه آن را از دو بخش دانسته‌اند: fait

(کار) + néant (هیچ) یعنی «کسی که هیچ کاری نمی‌کند». اما این واژه هم در اصل feignant یا feignant به معنای «وانمودکننده» یا «تنبل» بوده است. - choucroute: این واژه نیز در اصل از Sauerkraut آلمانی آمده است در لفظ به معنای «گیاه تلخ» و در اصطلاح نام خوراکی از کلم و فلفل و ... است اما در ریشه‌شناسی عامیانه فرانسه آن را از دو بخش chou (کلم) و croûte (پوسته) دانسته‌اند.

#### • آلمانی

- شهر «برن» در سوئیس را به واژه‌ی Bär در زبان‌های ژرمنیک به معنای «خرس» مربوط می‌دانستند. اما به احتمال خیلی زیاد از -ber\* در پورو-هندواروپایی ۲۰ به معنای «مرداب یا جای باتلاقی» گرفته شده است.

- شهر برلین نیز به همان خرس ربط داده شده است اما آن نیز با توجه به جایگاه شهر در نزدیکی رود اشپری ۲۱ به احتمال از -berl و -birl در زبان‌های اسلاوی به همان معنای «مرداب و جای باتلاقی» گرفته شده است.

#### • روسی

- سماور: این واژه را در زبان روسی از دو بخش «سم» به معنای «خود» و «وار» به معنای «جوش آورنده» دانسته‌اند یعنی «خودجوش‌آور» اما این نیز ریشه‌شناسی عامیانه است و اصل واژه به احتمال زیاد از «سنابر» در زبان تاتارها (ترکی) گرفته شده است به معنای ظرف چای.

#### • ایتالیایی

- در نزدیکی رُم شهری بوده است به نام «کانتالوپه» که نام میوه‌ی طالبی در زبان‌های انگلیسی (cantaloupe) و ایتالیایی از آن گرفته شده است. در زبان ایتالیایی آن را به معنای «گرک آوازخوان» (canta + loupe) گرفته‌اند که آشکارا ریشه‌شناسی عامیانه است.

### ۳. کاربری هدفدار از ریشه‌شناسی‌های عامیانه

ریشه‌شناسی عامیانه همیشه از سر ناآگاهی یا کم‌آگاهی نیست بلکه گاهی نویسندگان آگاهانه برای منظور خاصی برای واژه‌ها و ترکیب‌ها ریشه‌شناسی عامیانه می‌سازند. در زیر به چند دسته از این گونه کاربردها

می‌پردازیم.

#### ۳.۱. صنعت‌های ادبی

گاهی در شعرها بیشتر به منظور کاربرد صنعت‌های ادبی به نمونه‌هایی از ریشه‌شناسی عامیانه برمی‌خوریم. برای نمونه سعدی شیرازی در غزلی عرفانی «شراب» را از دو بخش شرّ و آب می‌داند: از شراب شوق جانان مست شو! کانچه عقلت می‌بَرَد شرّ است و آب

روشن است که سعدی - که سالها در شهرهای عرب‌زبان زندگی کرده بوده به خوبی معنا و ریشه‌ی واژه «شراب» (در عربی به معنای نوشیدنی) را می‌دانسته و در اینجا برای صنعت جناس ناقص چنین تفسیری را ارائه کرده است. یا خاقانی شروانی در شعری نام شهر خود را از شرّ و وان مرکب می‌داند و می‌گوید:

چند نالی؟ چند از این محنت‌سرای زادوبود کز برای رای تو شروان نگرود خيروان  
اینجا نیز خاقانی برای صنعت تضاد میان خیر و شر چنین ریشه‌شناسی کرده است. یا سنایی غزنوی درباره‌ی همان بودردا - که بالاتر بدو اشاره کردیم - چنین می‌گوید:

از این مشت ریاست جوی رعنا هیچ نگشاید  
جوی و درد دین ز بودردا  
مسلمانی ز سلمان

#### ۳.۲. شوخی و طنز

صادق هدایت در داستانی سماور را مرکب از سه بخش می‌داند: سه (عدد فارسی) + ماء (آب در زبان عربی) + ور (بده در ترکی) = سه تا آب بیاور. یا همو در داستانی، تهران را «ته اوریان» (Orient) یا انتهای خاورزمین می‌داند. ریشه‌شناسی سماور را در بالا گفتیم.

اگرچه دو دسته‌ی بالا (صنعت ادبی و طنز) پذیرفتنی، «معصومانه» و بی‌زیان‌اند اما متأسفانه دسته‌ی سوم از ریشه‌شناسی‌های عامیانه هست که اگر باور شوند و جدی گرفته شوند زیانبار و دارای پیامدهای منفی خواهند بود. در زیر کوتاها به چند نمونه از این دسته اشاره می‌کنیم.

#### ۳.۳. هرزنویسی و سوءاستفاده‌های سیاسی

اگرچه با گسترش و پیشرفت زبان‌شناسی تاریخی و واژه‌شناسی، ریشه‌شناسی علمی نیز بهتر و دقیق‌تر می‌شود اما به نظر

می‌رسد برخی از کسانی که به اینترنت و وبلاگ و رایانامه (ای-میل) دسترس دارند توجه چندانی به این موضوع نمی‌کنند و همچنان به دنبال ریشه‌شناسی‌های عامیانه هستند و بدون اندکی تامل هرچه به نظرشان یا به دستشان برسد در فضای مجازی پخش می‌کنند و در کار گسترش دروغ همت والایی به خرج می‌دهند.

برای نمونه نوشته‌اند که واژه «پسر» در اصل «پوست در» بوده است یعنی کسی که در کندن پوست گاو و گوسپند به پدر یاری می‌رساند! یا «خراسان» در اصل «خور آستان» بوده یعنی درگاه خورشید! در حالی پسر در پارسی کهن «پوثره» بوده است. آوای «ت» بر پایه‌ی قانون‌های تبدیل آوا در زبان پارسی میانه (پهلوی) به «ه» تبدیل می‌شود مانند میثره/میثرا - مهر (نام ایزد پیمان) و چیثره/چیتر - (به معنای نژاد و تبار و رخسار). در مورد پوثره دو شکل به دست آمده است یعنی پوس و پوهر (پور). خراسان نیز در زبان پهلوی «خورآسان» بوده به معنای «جای برآمدن خورشید» (در عربی: مشرق). فخرالدین اسعد گرگانی، شاعر سده‌ی چهارم هجری، در داستان ویس و رامین می‌گوید:

زبان پهلوی هر کو شناسد  
خراسان یعنی آنجا کو خور آسد  
خور آسد پهلوی باشد «خور آید»  
خور از آنجا سوی ایران برآید

برابر خورآسان را «خوربران» می‌گفتند به معنای «جای فرورفتن خورشید» (در عربی: مغرب). خوربران به تدریج به خاوران تبدیل شده و معنایش نیز به جای سوی «غرب» به «شرق» تبدیل شده است. ۲۲ عده‌ای هم که به نعمت کلاس‌های زبان، چند کلمه‌ی شکسته و بسته‌ی انگلیسی و فرانسه یاد گرفته‌اند می‌خواهند همه چیزهای دنیا را با همان زبان ناقص خود شرح بدهند. برای نمونه برخی از این «زبان‌خوانان» در ریشه‌شناسی واژه «استکان» در وبلاگی چنین استدلال کرده‌اند: «از آنجایی که در زمان‌های قدیم از چای در ایران خبری نبوده از پیاله برای نوشیدن باده استفاده می‌کردند. هنگامی که ارتباط ایران با غرب برقرار شد و اروپاییان به ایران آمدند پیاله را با خود به اروپا بردند و نام آن را چنین گذاشتند: East tea can یعنی ظرف چای شرقی. این واژه دوباره به کشور ما

برگشت و ما ایرانیان فراموش کردیم که این ظرف همان پیاله خودمان است و خواستیم امروزی شویم. واژه انگلیسی را به صورت عربی به کار بردیم و این شد که امروز می‌گوییم «استکان». بگذریم از این که معلوم نیست چنین پدیده‌ای در چه تاریخ یا دوره تاریخی رخ داده و در کدام منبع معتبر تاریخی بدان اشاره شده است و اصلاً چه گونه صورت عربی آن عبارت انگلیسی می‌شود «استکان»! مشکل آن است که can به معنای قوطی است نه ظرف! تازه «ظرف چای شرقی» در انگلیسی باید بشود - Eastern tea co tainer یا Oriental tea vessel. واژه استکان روسی است و به احتمال زیاد از واژه فارسی «دوستگانی» یا «دوستکامی» گرفته شده که «عبارت است از پیاله بزرگ که پر کرده به یاد دوستی از دوستان حاضر و غایب نوشند» (دهخدا). عبدالواسع جبلی گوید:

چو در مجلس او تو حاضر نبودی

فرستاد نزدیک تو دوستگانی

خاقانی شروانی نیز گوید:

هر دشمنی که زهر دهد دوستگانی‌ام

زهرش به یاد نوش لبان تو

می‌خورم

کس دیگری درباره همین استکان چنین کشفی کرده است: «استکان - که تلفظ درست آن ایستیکان است - ترکی است و از دو بخش تشکیل شده: ایستی به معنای گرم و داغ و کان: به معنای سوراخ یا چاله. از آنجا به زبان روسی و فارسی آمده است». البته این نمونه رفتارها در اینترنت نیز تنها به ایرانیان اختصاص ندارد و در وبلاگ‌های انگلیسی نیز می‌توان چنین کشف‌ها و گوهرفشانی‌هایی را دید.

گروه دیگری نیز با انگیزه‌های سیاسی به ریشه‌شناسی عامیانه می‌پردازند. در زیر چند نمونه ساده از این دست را می‌آورم و از بحث درازدامن در این باره درمی‌گذرم:

- تاشکند: در اصل «چاچ کند» بوده است که هر دو بخش ایرانی است: کند به معنای دژ و شهر است. و امروزه در آسیای میانه (تاجیکستان و ازبکستان) به صورت «کنت» هم گفته می‌شود مانند پنجیکنت (پنج کند=شهر یا ده پنج، زادگاه رودکی سمرقندی). چاچ از شهرهای ایرانی بوده و کمان‌های ساخت چاچ معروف بوده و

در شاهنامه فراوان از این کمان‌ها یاد شده است:

کمان‌های چاچی بینداختند

قبای نبردی برون آختند

خم آورد رویین عمود گران

شد آهن به کردار چاچی کمان

«چاچ‌کند» به مرور به «تاشکند» تبدیل شده که از اتفاق «تاش» (دش) در ترکی به معنای سنگ است.

- با آن که بازی شترنج از ایران به جهان راه یافته و اصطلاح‌های آن فارسی اند، اما برخی ادعا می‌کنند که اصطلاح شهمات (در انگلیسی: checkmate) عربی است و در اصل «شیخ مات» بوده است یعنی «شیخ مُرد». حال آن که «شهمات» فارسی است و یعنی شاه گیج و مات شده است و راهی برای گریز ندارد. در اینجا «مات» فارسی (به معنای گیج و سرگردان) را با فعل «مات» عربی (به معنای مُرد از ریشه موت) یکی گرفته‌اند. شاید این اشتباه درباره بخش «مات» از فرهنگ‌های انگلیسی ریشه گرفته که آنها نیز همین برداشت نادرست را منتشر کرده‌اند.

#### ۴. فرهنگ‌های ریشه‌شناسی زبان فارسی

ریشه‌شناسی یکی از زمینه‌هایی در زبان‌شناسی زبان فارسی است که کمتر روی آن کار شده است. یعنی فرهنگ جامع ریشه‌شناسی نداریم. شاید جسته گریخته تلاش‌هایی شده باشد اما هنوز سازمان یافته نیست و برای شمار اندکی از واژه‌ها چنین شده است. در زمینه ریشه‌شناسی علمی واژگان زبان فارسی، نخستین کتاب به نام «نقشۀ زیربنایی ریشه‌شناسی در فارسی نو» ۲۳ اثر پاول هرن ۲۴ آلمانی است که در سال ۱۸۹۳ م. ۱۲۷۲/خ. چاپ شد. این کتاب را دکتر جلال خالقی مطلق در سال ۱۳۵۶ خ. با نام «اساس اشتقاق فارسی» ترجمه کرده است. کار بعدی از آن یوهان هاینریش هوبشمان ۲۵ آلمانی است که در سال ۱۸۹۵ م. ۱۲۷۴/خ. چاپ شده است. هارولد بیلی، ایران‌شناس بزرگ بریتانیایی (درگذشته ۱۹۹۶ م. ۱۳۷۵/خ.)، تصمیم داشت که فرهنگ ریشه‌شناسی جامعی برای همه زبان‌های ایرانی پدید آورد اما متأسفانه مجال آن را نیافت. شاید در ایران معاصر نخستین بار شادروان

دکتر محمد معین بود که در فرهنگ خود به طور علمی به ریشه‌شناسی واژه‌ها پرداخت و برای درآیه یا سرواژه‌های فراوانی در فرهنگ معین ریشه‌شناسی علمی بیان کرد. دکتر معین در ویرایش فرهنگ «برهان قاطع» نیز در یادداشت‌هایش با تکیه بر دانش زبان‌شناسی نوین و دانسته‌های خویش و آنچه تا زمان وی شناخته شده بود به ریشه‌شناسی برخی واژگان پرداخت و اشتباه بودن برخی ریشه‌شناسی‌های عامیانه در برهان قاطع را گوشزد کرد. یکی از کمبودهای فرهنگ معین برای کاربردهای امروزی آن است که این ریشه‌شناسی‌ها در دهه‌ی ۱۳۴۰ خورشیدی انجام شده و دانش زبان‌شناسی و ریشه‌شناسی به ویژه در زمینه زبان‌های ایرانی از آن زمان تاکنون بسیار پیشرفت کرده است و برخی از این ریشه‌شناسی‌ها دقیق‌تر یا روشن‌تر شده است. البته این هیچ از ارزش کار سترگ دکتر معین نمی‌کاهد. پیش از دکتر معین، احمد کسروی تبریزی هم توجه را به این موضوع جلب کرد و خود در زمینه ریشه‌شناسی - به ویژه نام شهرها و جای‌ها - کار کرد اما اثر جامعی در این زمینه ندارد.

در سال ۱۳۸۴ خ. نیز کتابی با نام «فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی» به کوشش دکتر محمد حسن دوست و به سرپرستی دکتر بهمن سرکاراتی و به دست فرهنگستان زبان و ادب فارسی در پانصد صفحه منتشر شده که از «آ» تا «ت» را دربرمی‌گیرد. اما گویا پس از این جلد نخست، دیگر خبری از جلد‌های سپسین نشده است.

دکتر میرشمس‌الدین ادیب سلطانی شاید نخستین کسی است که از دهه‌ی ۱۳۵۰ خ. با تکیه بر ریشه‌شناسی زبان‌های اروپایی و ریشه‌شناسی در زبان‌های ایرانی به ویژه اوستا و پارسی کهن و پارسی میانه، به واژه‌سازی علمی و فنی و فلسفی پرداخته است. البته این روشی بود که استاد ابراهیم پورداوود در سال‌های آغازین سده چهاردهم خورشیدی پیشنهاد کرده بود. در همین راستا باید از کار ارزشمند و سترگ دکتر محمد حیدری ملایری، اخترشناس و اخت‌فیزیکدان ایرانی در نپاهشگاه (صدخانه) پاریس با نام «فرهنگ ریشه‌شناختی اخترشناسی و اخت‌فیزیک»

یاد کنیم که از سال ۲۰۰۵ م. ۱۳۸۴ خ. به صورت رایگان بر روی اینترنت گذاشته شده است. دکتر حیدری ملایری نیز گرچه در زمینه‌ای ویژه (تخصصی) و علمی کار می‌کند اما برای همهٔ برابری فارسی خود ریشه‌شناسی کاملی هم در زبان‌های باستانی و هم در گویش‌های گوناگون ایرانی به دست می‌دهد که در کار ریشه‌شناسی عمومی و همگانی نیز به کار می‌آیند.

به تازگی نیز دکتر گارنیک آساتریان ۲۶، استاد ایران‌دوست و ایران‌شناس که هم اینک استاد دانشگاه ایروان ارمنستان و سردبیر مجله‌ی معتبر «ایران و قفقاز» است، فرهنگ بزرگ ریشه‌شناسی زبان فارسی را در هزار صفحه تهیه کرده که قرار بود در ماه دسامبر سال ۲۰۱۰ (آذر/دی ماه سال ۱۳۸۹) به باز بیاید که هنوز نیامده است. ناشر آن انتشارات بریل ۲۷ دانشگاه لایدن ۲۸ هلند است. این فرهنگ بر پایهٔ تازه‌ترین دستاوردهای زبان‌شناسی در زمینهٔ زبان‌های ایرانی و به ویژه زبان فارسی است. نمونه‌ها و شاهدها از شعر فارسی، کتاب‌ها و رساله‌های پزشکی گذشته، فرهنگ‌های فارسی قدیمی و نیز زبان امروزی آورده شده‌اند. علاوه بر واژه‌های فارسی، به وام‌واژه‌هایی هم پرداخته شده که ریشه‌هایشان در زبان هندی و یونانی و دیگر زبان‌های ناحیهٔ قفقاز برمی‌گردد.

در همین راستا، دکتر جانی چونگ، ۲۹ که در سال ۲۰۰۰ م. / ۱۳۷۹ خ. مدرک دکتری خود را در زمینه‌ی زبان‌شناسی همسنجشی ۳۰ در زمینه‌ی زبان‌های ایرانی از دانشگاه لایدن هلند دریافت کرده، در سال ۲۰۰۶ م. / ۱۳۸۵ خ. «فرهنگ ریشه‌شناسی فعل‌های ایرانی» را در ۶۲۴ صفحه منتشر کرد که از کتاب‌های مهم و مرجع است. ناشر این کتاب هم انتشارات بریل دانشگاه لایدن هلند است. این کتاب تنها به فعل‌ها در زبان فارسی نمی‌پردازد بلکه هر کارواژه یا فعل را در همهٔ زبان‌های ایرانی مانند اوستایی، پارسی کهن، پارسی میانه (پهلوی)، سغدی، ختنی، و ... نیز برمی‌رسد و فرگشت‌های (تحول) آنها را نشان می‌دهد.

پایان سخن آن که با وجود همهٔ پیشرفت‌های علمی در زمینهٔ زبان‌شناسی،

واژه‌شناسی و ریشه‌شناسی، گفتیم که ریشه‌شناسی عامیانه واکنش طبیعی همهٔ مردم در هر زمان و مکان و زبان است و مردم همچنان به ساختن ریشه‌شناسی عامیانه ادامه خواهند داد اما شایسته است که ریشه‌شناسی علمی و مستند و تاریخی هم در میان ما جایگاه بهتری بیاید و تلاش‌های ملی و داخلی در زمینهٔ تولید آثار علمی در این زمینه بیشتر شود و کارهای چون کتاب دکتر آساتریان و دکتر چونگ با آثار و تلاش‌های فرهنگستان زبان فارسی و نیز دیگر استادان و دانشگاهیان و دانشمندان درون میهن عزیزمان کامل‌تر شود و گسترش یابد.

### پاورقی‌ها:

۱. نام سلم در زبان پارسی میانه (پهلوی) و نو (دری) واژه‌ای ایرانی است و با «سلامت» عربی پیوندی ندارد. در اوستایی به شکل «سیرمه» آمده است و نام تیره‌ای از قوم‌های آریایی (ایرانی) است که جزو ساکاها به شمار می‌روند. از نظر تاریخی این گروه ایرانیان همان سرمت‌ها هستند که در قفقاز و شرق اروپا زندگی می‌کردند. در شاهنامه نیز سلم در روم زندگی می‌کند. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به کتاب سرمت‌ها ترجمهٔ همین قلم.
۲. در انگلیسی: Folk etymology یا Popular etymology. در فرانسه: Etymologie populaire یا Volksetymologie یا Paretimologie یا Paretimologia در ایتالیایی: Pseudoetimologia
۳. Synchronic
۴. Diachronic
۵. Etymology اصل این واژه در زبان‌های اروپایی از یونانی گرفته شده است و دو بخش دارد: etymon به معنای «راستین و اصلی» و logia به معنای «واژه، مطالعه» پس در کل یعنی «واژه اصلی و راستین».
۶. philology معنای لفظی این واژه انگلیسی «واژه‌دوستی» است (philo = دوستی، logia = واژه). در گذشته بیشتر به معنای زبان‌شناسی به ویژه زبان‌شناسی تاریخی به کار می‌رفت.
۸. Ernst Wilhelm Förstemann (زاده: ۱۸۲۲ م. / ۱۲۰۱ خ. ، درگذشته: ۱۹۰۶ م. / ۱۲۸۵ خ.) Ueber Deutsche Volksetymologie - Zeitschrift für vergleichende Sprachforschung auf dem Gebiete des Deutschen, Griechischen und Lateinischen
۱۰. نک. ۱۹۱۳ (Saussure de F.) سوسور زبان‌شناس سوئیسی (زاده: ۱۸۵۷ م. / ۱۲۳۶ خ.، درگذشته: ۱۹۱۳ م. / ۱۲۹۲ خ.) بود. کتاب «دروس عمومی زبان‌شناسی» پس از مرگش به دست شاگردانش گردآوری و منتشر شد. این کتاب به

- زبانهای دیگر هم ترجمه شده است.
۱۱. Lawrence R. (۲۰۰۰)
  ۱۲. Analogical reformation
  ۱۳. Homonymic assimilation
  ۱۴. Harold W. B. (۱۹۸۲) نک.
  ۱۵. نک. Szemerényi O. (۱۹۸۰). زبان‌شناس مجارستانی (زاده: ۱۹۱۳ م.، درگذشته: ۱۹۹۶ م. نک. ب. قریب (۱۳۸۳)
  ۱۶. نک. ب. قریب (۱۳۸۳)
  ۱۷. با تشکر از دکتر محمد حیدری ملایری برای برابرها در دیگر زبان‌ها
  ۱۸. در فارسی دری: «به». حافظ می‌گوید: وصال او ز عمر جاودان به / خداوند مرا آن ده که آن به
  ۱۹. برای این بخش از فرهنگ وبستر و نیز فرهنگ ریشه‌شناسی برخط انگلیسی (EtymOnline.com) استفاده شده است.
  ۲۰. Proto-Indo-European (PIE) واژه «پوروا» پیشنهاد دکتر محمد حیدری ملایری است و از پوریو (poryo) در زبان پارسی میانه و «پوروا» در پارسی کهن گرفته شده و به معنای «شکل نخستین» است و با واژه‌ی لاتین proto هم‌ریشه است.
  ۲۱. Spree
  ۲۲. شمال را در پهلوی «آپاخر» و جنوب را «نیمروز» می‌گفتند. این گونه تغییر معناها نیز در همه‌ی زبان‌ها پیش می‌آید.
  ۲۳. Grundriss der neupersischen Etymologie
  ۲۴. Paul Horn
  ۲۵. Heinrich Hübschmann
  ۲۶. Garnik Asatrian
  ۲۷. Brill
  ۲۸. Leiden
  ۲۹. Johnny Cheung
  ۳۰. Comparative Linguistics

### کتابنامه

- قریب ب. (۱۳۸۳)، فرهنگ سغدی-فارسی-انگلیسی، تهران، نشر فرهنگان.
- Harold W. B. (۱۹۸۲), The culture of the Sakas in ancient Iranian Khotan, Delmar, N.Y. : Caravan Books.
- Lawrence R. (۲۰۰۰), The Dictionary of Historical and Comparative Linguistics, Robert Trask, Edinburgh University.
- Saussure de F. (۱۹۱۳), Cours de linguistique générale, Paris, Payot.
- Szemerényi O. (۱۹۸۰), Four Old Iranian Ethnic Names: Scythian - Skudra - Sogdian - Saka, Vienna.